

ضمیمه شماره سه

منشاء اجتماعی ایده آلیسم موجود در بطن تفکر سازمان و ماهیت طبقاتی آن

این مقاله برای اولین بار بصورت ضمیمه یکی از جزوات آموزشی سازمان، تحت عنوان "جزوه سبز" در اواخر تابستان ۱۳۵۳ به انتشار داخل سازمانی درآمد. "جزوه سبز" مجموعه يك سلسله مطالب آموزشی بود که طی پاییز ۱۳۵۲ تا تابستان ۱۳۵۳ در سازمان منتشر می شد. در این مجموعه، محتوای آموزش گذشته سازمان و پایه های ایدئولوژیک آن به نقد کشیده شده و متقابلاً محتوای نوین آموزشی، منطبق بر درک نیازهای مرحله ای " مبارزه ایدئولوژیک" طراحی شده بودند. مقاله ای که هم اکنون به نظر می رسد، ناظر به قسمتی از موضوعاتی است که قبلاً در جزوات مذکور، مورد بحث قرار گرفته اند. از این نظر، تنها به جمع بندی کلی و نتیجه گیری های عمومی از آنها پرداخته و حاجتی به ذکر مجدد آنها، به ذکر موارد و نمونه های جزئی و یا بسط و تعمیم برخی مطالبی که در اینجا به اشاره گذشته، نبوده است. البته مفید تر آن بود که مجموعه مذکور ("جزوه سبز") نیز در ضمیمه "بیانیه ایدئولوژیک" و در کنار این مقاله منتشر می شد. اما انتشار خارج سازمانی آن تصحیحات و تغییراتی را ضروری می ساخت که کمی وقت فرصت آن را نمی داد. بدین جهت، ما ترجیح دادیم ضمیمه آن (مقاله ذیل را) که جنبه هایی از تطورات و تغییرات فکری- ایدئولوژیک سازمان را نه بطور جزئی، مرحله ای و خاص، بلکه بصورتی کلی، کیفی و عام تر فرموله می کند، بدون هیچ گونه توضیح اضافه ای در اینجا درج کنیم.

* * * *

اکنون بعد از طی چنین مرحله ای از طرح و بحث مسائل و مشکلات سیاسی- تشکیلاتی سازمان و روشن کردن علل ایدئولوژیک آنها (این اشاره ای است به همان مباحث گذشته، مطروحه در جزوه سبز آموزشی) بسیار لازم است که مهم ترین سوال و در عین حال ظریف ترین مسئله ای را که می تواند نتایج همه بحث ها و نظرات ما را تا کنون در خود خلاصه کند، مطرح سازیم.

سوال این است: منشاء اجتماعی این ایده آلیسم (ایده آلیسم موجود در بطن تفکر سازمان) و ماهیت طبقاتی این ایدئولوژی کدامست؟ و یا ایدئولوژی حاکم بر سازمان نماینده تفکر چه طبقه یا قشری از طبقات و اقشار اجتماعی است؟ بخصوص پروسه تغییر و حرکت تکاملی این ایدئولوژی در سازمان که بخوبی در جریان تکاملی نظرات سیاسی و شیوه های کار تشکیلاتی طی هشت سال کار و حیات سازمانی متجلی می شود، با چه جریان زیربنایی و با چه حرکت اجتماعی در متن جامعه قابل انطباق است؟

به بیان دیگر سوال این است: بروز چنین مجموعه متناقض فلسفی^۱ در يك تفکر سیاسی- اجتماعی (که در عین حال دارای ویژگی ها و شیوه های مخصوص به خود بوده است) و زندگی مسالمت آمیز عناصر متضاد آن در يك چهارچوب ویژه ایدئولوژیک، طی يك دوره از تاریخ و طی يك مرحله از رشد نیروهای تولیدی، از چه خصوصیتی در تحولات زیربنایی جامعه ما نشأت گرفته است؟ حرکت تکاملی آن از چه قانونی پیروی می نماید و چرا چنین حرکتی در نهایت خود، درست به کیفیتی متضاد (توجه گردد، دقیقاً متضاد) با نقطه آغاز خود دست می یابد؟

ما در صفحات گذشته به شرایط کلی سیاسی- اقتصادی و فرهنگی که منجر به ظهور و بروز تفکر نوین مذهبی در شکل ایدئولوژی سازمان می شد، اشاره کردیم. در آنجا گفتیم پیدایش شرایط جدیدی که استثمار سرمایه از کار را جانسین استثمار فنودالی می نمود، شکل جدیدی از مبارزه را که هر چه بیشتر (یعنی متناسب با تحکیم روزافزون اقتصاد سرمایه ای) حاوی عناصری از ایدئولوژی پرولتاریا باشد (به مثابه آنتی تر سیستم حاکم)،

^۱ - درباره تناقضات فلسفی ایدئولوژی که اسلوب شناخت دیالکتیکی را می خواهد بر روی پایه ایده آلیسم مذهبی بچسباند، بعداً طی مقاله مستقلی مفصلاً بحث خواهیم کرد.

ایجاب می نمود. ما همچنین در آنجا بطور عددی بوجود این عناصر در متن ایدئولوژی آن روز سازمان اشاره کردیم و نشان دادیم وجود این عناصر که ویژگی خاصی به او می بخشید، دقیقا آن چیزی است که علت اساسی تمایزات کیفی مابین تفکر مذهبی سازمان ما و تفکر رایج مذهبی روز (حتی مترقی ترین آن) را روشن می سازد.^۲

^۲ نگاه کوتاهی به تاریخچه تجربیات سازمانی، لیست دور و درازی از برخورد و اختلاف نظر بین تفکر مذهبی ما را با کسان دیگری که خود را حتی از معتقدین به اسلام مترقی و انقلابی می دانسته اند، در مقابل قرار می دهد. یکی از جالب ترین و درس آموز ترین این برخوردها، برخورد رویاروی با مهندس بازرگان و آشنایی حضوری با نظرات کاملا مخالف او با ما بود. چگونگی واقعه چنین است:

در سال ۱۳۴۷، بعد از این که سازمان توانسته بود به انسجام مناسبی (در حد همان روز) از نظر فکری و تشکیلاتی برسد، تصمیم گرفته می شود که ملاقات خصوصی با مهندس به عمل آید و در این ملاقات رفا قرار می گذارند که بطور مجمل و فقط در سطحی که منافع جنبش ایجاب می کند، مسئله تشکیل یک گروه سیاسی- مخفی را به اطلاع برسانند.

مهندس رفقای موسس سازمان را از نزدیک می شناخت. اما بعد از دستگیری اش (اردیبهشت ۱۳۴۲) تا زمان آزادی (سال ۱۳۴۶)، حتی تا همین موقع، یعنی سال ۱۳۴۷، هیچ گونه اطلاعی از آنها نداشت. در این ملاقات، ابتدا مهندس از دیدار رفا اظهار شادمانی می کند، ولی وقتی رفا با ذکر مقدماتی، مسئله تشکیل سازمان را مطرح می کنند، با عکس العمل سرد و تقریبا نا مساعد او روبرو می شوند و بالاخره رفا مسئله استثمار را به عنوان اساسی ترین ویژگی موجود در خط مشی سیاسی و تفکر انقلابی ما مطرح می سازند، مهندس شدیداً مخالفت کرده و می گوید شما دارید منحرف می شوید! (یعنی گرایشات مارکسیستی پیدا می کنید). در پایان جلسه، وقتی یکی از رفا با حالت گلایه می گوید: " شما برای ما و کار ما حتی به اندازه پیشیزی هم ارزش قائل نشدید" (چیزی شبیه به همین مضمون) مهندس با خونسردی جواب می دهد: " این طور باشد". و بدین ترتیب خود را از رنج کار و زحمت همکاری با سازمان راحت می کند! هر چند منشا این اختلاف نظر و کلامییت تفکر و ایدئولوژی مهندس در آن موقع برای سازمان روشن نشد، اما آشکار شدن این اختلاف در آن موقع، به سازمان کمک کرد که نقاط درست فکری و سیاسی خود را بهتر درک کند (در رابطه با ضعف های نهضت آزادی که مهندس سمبل تفکر و نقطه نظرهای آن به شمار می رود) و روی آنها تاکید بیشتری نماید. این بهترین درسی بود که آن موقع از این برخورد گرفته شد.

البته این واقعه به همین جا خاتمه نیافت. بدین معنی که بعدها، در اواخر سال ۱۳۴۸ که جمع بندی مناسبی از این برخورد به عمل آمد و بخصوص بعد از این که تئوری جذب قطب ها در استراتژی مورد توجه قرار گرفته بود، قرار شد بطور مشروط یک بار دیگر با مهندس تماس گرفته شود. این بار هدف نه به توافق کامل رسیدن، بلکه استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی او به نفع سازمان و مبارزه بود و به همین جهت قرار شد روی به اصطلاح نقاط اشتراك، یعنی عمدتا مذهب، تکیه شود (نه مسائل اقتصادی که نقطه افتراقی بشمار می رفت. هر چند که تنها امروز است که نقاط افتراق و اشتراك واقعی خود را با این قبیل عناصر می فهمیم). کار برد این شیوه، با این که در ابتدا استقبال حرفی و ظاهری مهندس را موجب شد، اما در عمل واقعا تاثیری نگذاشت (و نمی توانست بگذارد) و نتوانست هیچ گونه (و واقعا هیچ گونه) همکاری یا کمکی را از جانب او به همراه داشته باشد. منتی این بار به دلیل این که ما رابطه خودمان را با او (و افرادی از این قبیل) بر اساس توافق به اصطلاح ضمنی در یک سری مفاهیم مجرد روبنایی، که در واقع فاقد محتوای خاص خودش بود، بنا کرده بودیم (چرا که در بار اول تضاد این محتوا با محتوای فکری و ایدئولوژیک مهندس و تیپ های از نوع او روشن گشته بود) نتوانستیم با قطعیت موضع صریح و روشنی در مقابل مهندس اتخاذ کنیم و متقابلا موضع او را دقیقا در مقابل جنبش تحلیل نماییم. به همین جهت، نارسایی و ضعف ایدئولوژیک مهندس به ضعف دانش سیاسی و عدم آشنایی او با فرهنگ انقلابی تعبیر شد (البته این چنین تشخیص نادرستی خود نشان دهنده حاکمیت معیارهای روبنایی در جو حاکم بر آن روز ما بود که قبلا صحبتش را کرده ایم). این تشخیص نادرست موجب شد که مقداری از انرژی و کار سازمان برای رفع این نقیصه که واقعا اصل نبود، به هز داد شود. مثلا قرار شد مهندس " چه باید کرد" لنین و " تضاد" مانو و ... را مطالعه کرده و طی تماس های مستمری (علیرغم اشکالات امنیتی بسیار زیاد آن) رفا با او بحث کنند.

مهندس هیچ گونه شور و حرکتی از خود نشان نمی داد و این تقریبا برای ما کاملا نامفهوم بود. فقط جریان عمل و شرایط سخت و خشونت بار سال های ۱۳۵۰ لازم بود که ماسک خوش ظاهر " مبارزین قدیم" را از چهره های مایوس، ترسان و لرزان آقایان پروفیسورها و مهندسین پاره کند.

این آقایان به اصطلاح روشنفکر که شهرت و نام کذایی خود را مدیون نبود کردن استعدادهای انقلابی سال های بحرانی ۱۳۴۰ و هواداری از رفرمیسم منحنط و از سر تا پا سازش کارانه این سال ها بودند، اکنون در چنین شرایطی از اوج گیری مبارزه انقلابی چه می توانستند بکنند؟ و عده های شیرین بورژوازی و احلام شیرین تر خرده بورژوایی خودشان از یک طرف و حملات پیاپی پلیس به مبارزین و شکنجه شدید آنان از طرف دژخیمان رژیم حاکم و همچنین دیدن تیرباران های پشت سر هم انقلابیون از طرف دیگر، برای یک سره کردن کار آنان کافی بود. ماهیت واقعی آنها از پشت همه تظاهرات ریاکارانه، وقتی تصریح کنان بر محراب بورژوازی به سجده افتادند و به عذر گناهان گذشته، پیشانی بر خاک درگاه ساییدند، با همه زشتی و شناعتش بخوبی روشن شد.

عاقبت و نهایت عبرت آموز این آقایان، از جمله همین آقای مهندس، چنان که ما تجربه بیشتر و دید روشن تری می داشتیم، در همان روزها نیز قابل پیش بینی بود و در واقع گذشت زمان، در اینجا تنها جبران کننده نقائص ما بود نه تغییر دهنده سرنوشت آقای مهندس! ایشان که روزگاری کبابه رهبری مبارزات مذهبی و قشرهای وسیعی از مردم محروم و روشنفکران مومن و معتقد! را می کشیدند، امروز کارخانه ای دارند و با وجدانی راحت! با استثمار تتی چند از جوانان زحمتکش وطن!- همان ها که روزگاری ایشان قصد آزاد

به همین ترتیب، نشان دادیم که چگونه سازمان با پذیرش این عناصر توانست در چنان مرحله پیچیده ای به درک نسبتاً درستی از شرایط و ویژگی های موجود جامعه نائل آید.

اما نکته ای که همچنان باقی ماند و ما آگاهانه از پرداختن به آن در آن قسمت خود داری کردیم (به دلیل شیوه عمومی که در این مقاله پیش گرفته بودیم و همچنین به دلیل بحث های نارسایی که می توانست برانگیزد) این بود که " چگونه این شاخه از تفکر مذهبی توانست عناصر نوینی از ایدئولوژی پرولتاریا را در خود جای دهد و بدین ترتیب بطور کیفی از شاخه های اصلی خود جدا گردد؟ مکانیسم اجتماعی این پذیرش یا به بیان روشن تر، آن سلسله عواملی که در بطن جامعه به ظهور چنین تفکری با این ویژگی ها انجامیده بود، چه بود؟ و چرا تنها در ابتدا عناصر معینی از ایدئولوژی پرولتاریا در چنین تفکری جذب شد و بالاخره چنین مجموعه متضادی از ایده آلیسم و ماتریالیسم، انعکاس کدام جریان اجتماعی و تجلی ایدئولوژی کدامیک از اقشار و طبقات جامعه است؟

اگر نگاه مجدد و عمیق تری به سیر تحولاتی که بخصوص از سال های ۱۳۴۰ با ورود سرمایه و حاکمیت آن بر اقتصاد و جامعه ما مشخص می شود، بیندازیم، پاسخ بسیاری از سوالات فوق روشن می شود.

خرده بورژوازی سنتی^۳ و بخصوص بخش های پایینی آن، از جمله اقشاری هستند که بلافاصله با حاکمیت بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم، شروع به تجزیه و تلاشی می کنند. تولید کوچک و سنتی آنان، علیرغم نیروی عظیمی که بذاته در خود دارد، به مرور در زیر سلطه عظیم تولید بزرگ رو به انحطاط می گذارد و با انحطاط خود، زندگی اقتصادی و اجتماعی این قشر را دستخوش تغییرات شگرفی می نماید. در چنین شرایطی که مالکیت های کوچک موجود در حیطه عملکرد حاکمانه بورژوازی به نفع مالکیت های بزرگ تغییر جهت می داد، این قشر و در وهله اول بخش های زیرین آن مرکب از پیشه وران کوچک شهری، صنعت گران جزء و تجار خرده پا، اجباراً به سمت طبقه جدید و در حال تکوین پرولتاریای شهری حرکت اجتماعی خود را آغاز می کند.

این سرنوشتی محتوم بود. اما با این وصف مانع از این نمی شد که خرده بورژوازی سنتی بدون هیچ گونه مقاومتی سر تسلیم در مقابل چنین آینده مرگباری فرود آورد. او به قدرت عظیم طبقاتیش، به نیروی عظیم تولید کوچک و همچنین به تاریخ سراسر مبارزه خود و نهادهای فرهنگی مبارزه جویانه ای که در شکل مذهب (تشیع) نشان داده می شد، متکی بود. از این جهت، تصمیم به مقاومت می گیرد. اعتراضات و مقاومت های کوچک تبدیل به حرکت های مقاومت و مبارزه جویانه بزرگ می شود. بازار به مثابه قلب چنین مبارزه ای به غلیان در می آید. مقدمات قیام در چنین جریانات ظاهراً از هم گسیخته کوچک و همچنین در جریان اعتصابات و تظاهرات گروه های متعدد از توده های متوسط شهری فراهم می شود. و بالاخره بعد از ده سال تحمل سکون و فشار زجرآور دیکتاتوری، سیل بنیان کنی از توده خشمگین شهری به حرکت در می آید.

درست است که نطفه این حرکت در دل خرده بورژوازی متوسط و مبارزه جوی بازار^۴ بسته می شود، اما این حرکت می تواند بسیاری از روشنفکران و نیمه روشنفکران، خصوصاً دانشجویان و محصلین شهرستان ها

کردنشان را داشتند - روزگار را بخوبی می گذرانند و شکر درگاه منان! را - البته با مقداری تغییر سمت قبله ای که داده اند- خالصانه بجای می آورند!!

^۳ - خرده بورژوازی سنتی با تولید کوچک و تاریخی خویش، مستقل از تقسیم بندی اجتماعی کار در دوران حاکمیت سرمایه داری و در واقع در نقطه مقابل چنین تقسیم کاری، از خرده بورژوازی در حال تکوینی که خاص دوران حاکمیت سرمایه داری است و ارگان های اداری- فرهنگی، ارتشی و پلیسی او را تشکیل داده و به او وابسته است، ممتاز می شود. اولی در شرایط سلطه سرمایه داری رو به انحطاط رفته و بخش هایی از آن که با قدرت حاکم به سازش نرسیده اند، دست به مبارزه خواهند زد. اما دومی مستقیماً محصول پیدایش شرایط سرمایه داری بوده و از وجود او منتفع می شود. از این جهت بسیار محافظه کار بوده (بخصوص بخش های بالای آن، مدیران صنایع، مهندسی و کارشناسان عالی رتبه صنعتی- سیاسی- نظامی و ...) و برای مدت های مدید غیر قابل انکاء هستند. تکیه ما روی ویژگی سنتی بودن خرده بورژوازی، به همین جهت، یعنی جدا کردن این دو قشر است.

^۴ - اصطلاح "بازار" همیشه در ایران نوع خاصی از روابط تولیدی را که طبیعتاً باز هم بر اساس تولید خرده کالایی است، تداعی کرده است که شاید در کشورهای دیگر، بخصوص کشورهای غربی، نمونه مشابهی نداشته باشد. خرده بورژوازی تولیدی یا تجاری بازار، با هزاران رشته مرئی و نامرئی به تمام شاخه ها و رشته های تولید، توزیع و مبادله کالاها در مقیاس کشوری تسلط داشته است. تمام پیشه وران و کاسبکاران شهری، واسطه ها و تاجران جزء و ... و حتی تولید کنندگان جزء روستاها (خرده مالک ها) و شبکه توزیع کالاهای شهری در روستاها و انتقال تولید روستایی به شهرها و ... همگی تحت نظارت فعال و در ارتباط مستقیم با خرده بورژوازی بازار

و باقیمانده هایی از عناصر و اعضای سازمان های ملی و گروه های کوچک سیاسی (مذهبی و غیر مذهبی) و همچنین اقبال پایین تر خرده بورژوازی، پیشه وران جزء و کاسبکاران شهری، خرده مالک های جزء دهات اطراف شهرها (که بخصوص در ارتباط نزدیک تر اقتصادی و فکری با خرده بورژوازی شهری بودند) و بالاخره عناصری از کارگران آگاه شهری را به دنبال خود بکشاند.^۱

شکست این قیام که عالی ترین کوشش جمعی و متحد این طبقه علیه بورژوازی تازه به قدرت رسیده و وابسته به امپریالیسم را در بر داشت، تنها آخرین امیدهای سیاسی - اقتصادی خرده بورژوازی را بر باد نداد، بلکه همچنین ناتوانی و نارسایی ایدئولوژیک او را به طور کامل به نمایش گذارد. این نمایش، بخصوص برای صادق ترین روشنفکرانی که تحت تاثیر چنین تفکری (تفکر مذهبی) عملا در مبارزه ضد امپریالیستی - ضد استعماری خلق شرکت کرده بودند، بسیار عبرت آموز بود. شکست قیام پانزده خرداد به مثابه سرنوشت محتوم تمام ایدئولوژی ها و سازمان هایی که خواسته باشند تنها در محدوده تفکرات خرده بورژوایی خود و طبیعتا با اتکاء به همان نیروها در مقابل امپریالیسم (یا قدرت سرمایه و وابسته به او) قرار گیرند، ضعف ها و نارسایی های بنیانی چنین مبارزاتی را آشکار می ساخت. اما آشکار شدن ناتوانی سیاسی - ایدئولوژیک احزاب و سازمان های بورژوایی و خرده بورژوایی و شیوه های سنتی مبارزه و اشکال کهنه سازمانی آنها، دقیقا به معنای پذیرش فوری و درک کامل ایدئولوژی و تفکر پرولتاریا نبود. دلایل این امر بخصوص از دو جهت، شرایط و عوامل ذهنی و همچنین شرایط و عوامل عینی، قابل بررسی است. جهت اول در فقدان آن شرایط مساعد ذهنی که وجود یک سازمان یا حزب مارکسیست - لنینیستی می توانست بوجود بیاورد خلاصه می شود، در حالی که جهت دوم بطور خاص بر دوران "گذاری" تکیه می کند که عبور از یک مرحله تولیدی (تولید فنودالی) به مرحله جدیدتر (تولید سرمایه داری و وابسته) مشخصه آن است. مسئله را می توان بیشتر شکافت:

الف- ما در جریان جنبش پانزده خرداد، تقریبا به هیچ عنصر سوسیالیستی ای برخورد نمی کنیم. نه سازمان مارکسیست - لنینیستی موجود است و نه حتی یک شعار ماهیتا سوسیالیستی به چشم می خورد. در واقع این شعارهای ضد امپریالیستی - ضد سلطنتی خرده بورژوازی است که می تواند بسیاری از قشرهای مختلف اجتماعی را به دنبال خود بکشاند.^۲ بدین ترتیب، کارگران و حتی عناصر منفردی از روشنفکران انقلابی و مارکسیست - لنینیست هایی که در جنبش شرکت کرده بودند، عملا تحت رهبری خرده بورژوازی قرار گرفتند. این چنین شرایطی که خود ناشی از یک دوره خرابکاری های رهبری حزب توده در جنبش انقلابی میهن ما بود، خلاء سیاسی - تشکیلاتی و ایدئولوژیکی را در جنبش انقلابی ایران منعکس می نمود که امید به هر گونه سابقه و تجربه

صورت می گیرد (یا در واقع صورت می گرفت) در یک کلام سر نخ بسیار پیچیده به هم روابط تولیدی (خرده کالایی) در سراسر کشور، از شبکه سراسری بازارها در شهرهای بزرگ - آن هم به نوبه خود از بازار تهران - باز می شود.^۳ شورش دهقانان و کشاورزان و رزمین در پانزده خرداد که ناگهان با بیل و داس و کلنگ به سمت تهران سرازیر شدند و یا همین طور شهرهای قم و مشهد و شاهرود و دهات اطراف آن.

۴- در اینجا نکته بسیار ظریفی موجود است و آن تشخیص درست دو جریان کاملا متفاوت مترقی و ارتجاعی در این دوران بحرانی از یکدیگر است که در عین این که در دو سوی مخالف هم حرکت کرده اند، اما بظاهر با هم مشتبه شده اند.

جریان اول همان مبارزه مترقیانه و گسترده خرده بورژوازی و اقبال پایین طبقه متوسط علیه نفوذ امپریالیسم (بخصوص امپریالیسم آمریکا) و سرمایه داری بزرگ و وابسته به آن است که اوج آن در قیام پانزده خرداد متجلی شد. اما جریان دوم عبارتست از آخرین ناله های محترمانه مرتجع ترین و عقب مانده ترین فنودال هایی که نتوانسته بودند به نوعی سازش با بورژوازی تازه به قدرت رسیده دست یابند و از این جهت با علم کردن تنی چند از به اصطلاح روحانیون و وابسته بخود مانند بهبهانی و ... و منتقدین دولتی در دستگاه طبقه حاکمه قدیم، آخرین تلاش های محکوم به مرگشان را در مقابل بورژوازی تازه به قدرت رسیده و جناح جدید و حاکم امپریالیسم، با شعارهایی از قبیل مخالفت با آزادی زنان، به انجام رسانند (تجمع فنودال ها و زنانشان در خانه بهبهانی و درخواست اقدامات عاجل داشتن و ...) رژیم همواره خواسته است با منسوب کردن این جریان ارتجاعی به جریان مترقیانه قیام پانزده خرداد و مخدوش کردن مرز مقاومت محدود، ارتجاعی و محترمانه عقب مانده ترین فنودال ها با مبارزات پرشور توده های مردم طی این دوران، که دقیقا ماهیتی ضد سلطنتی - ضد امپریالیستی (ضد امپریالیسم آمریکا) داشت، تحریف توطئه آمیز دیگری را در وقایع تاریخی به ثبت برساند!

۵- رجوع کنید به همین مقاله (جزوه آموزشی).

۶- برای توضیح بیشتر به مقاله "مقدمه ای بر اعلامیه کمیته هماهنگی انقلابی سازمان های انقلابی امریکای لاتین" ضمیمه شماره یک همین بیانیه مراجعه کنید.

ای در هر گونه حرکت مجدد در جهت شکل گیری تفکر و سازمان کمونیستی را از میان می برد. بدین قرار، روشنفکرانی که علی القاعده بعد از درك نارسایی ها و ضعف های بنیانی احزاب بورژوازی و شیوه های محکوم به شکست آنها (بعد از شکست قیام پانزده خرداد) می بایست هسته يك جنبش نوین کمونیستی را بنیان بگذارند، نمی توانستند چه از نظر ایدئولوژیک و چه از نظر سیاسی و سازمانی، مستقیماً به تجارب گذشته متکی شوند. دره عمیقی - به فاصله اپورتونیزم حزب توده - آنها را از اصیل ترین تجربیات جنبش کمونیستی ایران جدا می ساخت. آنان می بایست راه جدید و کاملاً ناشناخته ای را تجربه کنند (کما این که اولین محافل و گروه های کوچک مارکسیستی، تازه در حوالی سال های ۱۳۴۶ به بعد شروع به ایجاد می کنند که مرتباً نیز در معرض هجوم پلیس و نابودی سازمانی قرار می گیرند). بنابر این، راه جدید، بیشتر از آنچه تحت تاثیر شرایط مساعد ذهنی و تجربیات گذشته سیاسی و سازمانی خود قرار بگیرد، تحت تاثیر اجبارات عینی ای قرار می گرفت که حاکمیت سرمایه داری وابسته در ایران در مقابل انقلابیون می گذاشت. برتری و اهمیت بیشتر عنصر عینی (شرایط اجتماعی- اقتصادی جدید) نسبت به عنصر ذهنی (که دیگر عمدتاً در شکل تاریخی وجود داشت) در شکل گیری و حرکت آغازی جنبش نوین کمونیستی ایران از همین جا آشکار می شود.

بدین قرار، به همان اندازه که سرمایه داری ایران پیچیده تر می شد و ارگان های سیاسی- اقتصادی- فرهنگی خود را گسترده تر می ساخت، به همان میزان نیز شرایط ذهنی ایجاد چنین هسته ای (ضرورت پیدایش سازمان های مارکسیست- لنینیست) بیشتر فراهم گشته و ضرورت پاسخ به چنین نیازی، اجتناب ناپذیر تر می گردید.

بدین ترتیب، ماهیت آن خلاء زمانی که از شکست قیام و اولین درس های عبرت آموز آن تا تشکیل اولین هسته های کمونیستی در شکل نوین (نه همان محافل دنباله رو حزب توده که پلیس بطور عمده در آنها رسوخ داشت) در تاریخ این سال ها مشاهده می شود، توجیه تاریخی خود را با این عبارت که " حرکت عینی، عامل مقدم و تعیین کننده وجود جنبش نوین کمونیستی ایران در این دوران است"، باز می یابد.

سازمان ما نیز علیرغم آن که با سریع ترین پاسخ ممکنه به خلاء سیاسی- سازمانی روز، در بحبوحه سردرگمی ها و ناباوری های همین سال ها تشکیل شد، اما نه تنها از این قانون مستثنی نبود و نه تنها می بایست تا نیل به تفکر مارکسیست- لنینیستی از مراحل کمی - که ضرورت های عینی جامعه به مرور، اما با شتاب سریعی، تحمیل می کرد، بگذرد (اگر می خواست همچنان دینامیسم انقلابی خود را حفظ نماید)، بلکه به دلایل دیگری- از جمله نقطه عزیمت ایدئولوژیک ما که بشدت و هنوز تحت تاثیر فرهنگ و اندیشه مذهبی رایج و مبارزات گذشته قرار داشت (وابستگی رفقای اولیه به آن نطفه فکری که سال ها مبارزات خود آنان را طی سال های ۳۹- ۱۳۳۸ به بعد توجیه کرده بود، علیرغم درك نارسایی های آن که البته سعی می شد با ورود و پذیرش تکه های جداگانه از ایدئولوژی مارکسیستی - اگر این تعبیر جایز باشد- آن را جبران کنند) - این تحول دیرتر و با واکنش های بسیار شدیدتر درونی در آن صورت وقوع می یافت.

اما این شرایط عینی بطور روشن تر چه بود؟ و حرکت های در " رو"، چگونه محمل های مادی خویش را در " زیر"، در بطن روابط تولیدی و اقتصادی جامعه باز می یافت؟ بررسی این قسمت (قسمت ذیل) دلایل بیشتر و روشنتری از کیفیت حرکت و تکامل اندیشه های انقلابی در جامعه، از جمله کیفیت حرکت ایدئولوژی و تفکر ما را بدست می دهد:

ب- بطور کلی، ایدئولوژی پرولتاریا - و در اینجا به معنای خاص آن، یعنی آن " تئوری انقلابی" که بتواند مبارزه ضد امپریالیستی خلق را تا در هم کوبیدن کامل سیستم استثماری حاکم هدایت نماید - نمی توانست چیز حاضر و آماده، وارداتی یا ساخته و پرداخته شده از پیش باشد^۹. چرا که از نظر عملی، عینیت تاریخی این

^۹ تکیه ما روی " معنای خاص ایدئولوژی پرولتاریا" و با وارداتی و ... نبودن آن به هیچ وجه به معنای محدود نمودن این تفکر به چهارچوب تنگ ملاحظات ملی یا شرایط میهنی نیست. همچنین باز هم به معنای آن نیست که مثلاً این تفکر فقط در شرایط حاکمیت سرمایه داری در هر کشور در هر منطقه و بطور جداگانه امکان ظهور دارد. چرا که پیدایش طبقه کارگر و طبیعتاً ایدئولوژی این طبقه به مثابه ایدئولوژی طبقه ای که آینده جهان از آن اوست يك امر جهانی است که در مجموع قوانین عام خود را بر تمام تحولات آتی جهان جاری و ساری می گرداند.

ایدئولوژی و لاجرم ناگزیری نیروهای انقلابی (روشنفکران انقلابی) به دست یابی به آن، آن گاه برای ما فراهم می شد که ما عملاً به دوران تولید سرمایه ای گام نهاده و نیروهای تولیدی نوین در عرصه مناسبات سرمایه داری به ظهور پیوسته باشند. چرا که در غیر این صورت، هنوز ممکن بود این مبارزه تحت رهبری بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی صورت گرفته و ایدئولوژی پرولتاریا، علیرغم امکان وجود و پرورش، بصورت يك ضرورت گریز ناپذیر رهبری کننده در نیامده باشد (هر چند که این تفکر حتی از زمان مبارزات مشروطه می توانست و باید رهبری مبارزه را در دست می گرفت، اما به هر حال ضرورت تاریخی چیز دیگری است). اما شرایط سال های ۱۳۴۰ این دوران - دوران حاکمیت سیاسی- اقتصادی سرمایه داری و ایسته- را فراهم آورد. از این به بعد، دیگر هر گونه مبارزه بورژوا دمکراتیکی تحت رهبری بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی، بطور کامل و در معیار تاریخی منتفی می شد و مبارزه انقلابی ایران با خصلت بورژوا دمکراتیک نوین خود، تنها می توانست تحت رهبری پرولتاریا (سازمان سیاسی و ایدئولوژی او) رهبری شود. اما آیا چنین سازمان و چنین ایدئولوژی ای (به همان معنای خاص آن) در چنین شرایط حاد و تعیین کننده ای وجود داشت؟ در قسمت قبل (الف) دیدیم که عدم وجود چنین سازمان و اندیشه ای، چگونه مبارزه انقلابی خلق، ادامه و گسترش آن را مواجه با يك خلاء سیاسی- ایدئولوژیک می نمود و نتیجه گرفتیم که بدین ترتیب پیدایش و ظهور این تئوری و سازمان سیاسی پرولتاریا، اجباراً و تا مدتی موقوف به حرکت و تکامل شرایط عینی (رشد و تکامل سرمایه داری و اجباراً رشد و تکامل سازمان های انقلابی) می گردید. چرا که حتی چنین تحولی در بطن مناسبات اقتصادی و سیاسی جامعه یکبار صورت نمی گرفت. جامعه جدید از دل جامعه کهن زاده می شود و تا مدت ها آثار و تبعات آن را به همراه دارد. از این قرار، این ایدئولوژی نیز به مثابه اولین و ضروری ترین آثار تحول جدید اقتصادی در جامعه ما، به مثابه آنتی تز سیستم استثمارگری جدید، تنها در رابطه با تکامل نیروهای تولیدی، در رابطه با بسط تولید و مناسبات بورژوازی و متقابلاً در رابطه با تشکل و آگاهی پرولتاریا (پیشتاز این طبقه) امکان تکامل و گسترش می یافت و می توانست با درک خصوصیات ویژه میهنی، قوانین خاص خود را در شکل " تئوری انقلابی" عرضه کند.

به بیان دیگر، همان طور که بین بورژوازی تازه به قدرت رسیده و اشکال ابتدایی حاکمیت سیاسی- اقتصادی آن- که هنوز از اختلاط با عناصر فرتوت فئودالی (اقتصاد، سیاست و فرهنگ آن) رها نشده است- با بورژوازی ای که توانسته است با حاکمیت کامل و تشکل روز افزون خود در جامعه، بنیان های اجتماعی و طبقاتی را در جهت منافع خود تغییر داده و تجزیه کامل و قطب بندی جدید طبقاتی را در جامعه به نفع خود موجب شود، يك فاصله زمانی و يك دوران انتقالی وجود دارد، به همان ترتیب و همان طور نیز میان طبقه کارگری که دوران انحطاط فئودالیزم را می گذراند و یا در ابتدای حرکت تاریخی خود، با خیل عظیمی از قشرهای مختلف خرده بورژوازی (چه خرده بورژوازی شهری و چه خرده بورژوازی دهقانی که ابتدائاً بخش بسیار وسیعی از آن را تشکیل می دهد) ممزوج گشته است، با طبقه کارگری که دوران تشکل خود و قدرت کامل و فائقه بورژوازی را می گذراند و يك دوره مبارزه را آغاز و یا حتی دوره دیگری را به انجام رسانیده است، تفاوت و فاصله موجود است. طی این مسیر تکاملی، بدون عبور از يك مرحله وسطی یا يك دوره انتقالی غیر ممکن است. اما درست در عبور از چنین مرحله وسطی و در چنین دوره انتقالی است که انواع ایدئولوژی های بینابینی، از راست ترین تا چپ ترین شکل آن امکان ظهور می یابند، که بطور عمده جهان بینی و منافع بخش های گوناگون خرده بورژوازی را منعکس می سازند.

البته از نظر کلی، ایدئولوژی های خرده بورژوایی، ماهیتاً دارای خصلت بینابینی هستند (مراجعه کنید به ابتدای مقاله [تحلیل] خرده بورژوازی [در نشریه داخلی]). اما در شرایط جدیدی که خرده بورژوازی از جهات مختلف تحت فشار حاکمیت سرمایه بزرگ (بخصوص شکل وابسته آن) دچار تجزیه و تلاشی شده است، این خصلت بینابینی نیز متناسب با تلاطم اجتماعی و سیالیت طبقاتی او، شکل جدید، متحرک و اکتیوی پیدا می نماید. نوسانات ایدئولوژیک بخش های مختلف آن تا آنجا که این بخش ها بالاخره در طبقه، قشر، یا گروه اجتماعی جدیدی که از تقسیم بندی جدید کار در دوران حاکمیت سرمایه بوجود آمده تثبیت شوند، ادامه می یابد.

با این توضیح مراد ما در اینجا عبارتست از اشاره به آن سلسله علل زیر بنایی که پشتوانه مادی این ایدئولوژی را در شرایط خاص يك جامعه فراهم ساخته و به او اجازه می دهد که با حرکت بر روی چنین زمینه علمی ای قوانین خاص و ویژه خود را عرضه کند. این سلسله علل زیربنایی همان ها هستند که جریان پیدایش و ظهور يك تفکر را به مثابه محصول ذاتی و طبیعی يك جریان اجتماعی از جریان رسوخ و نفوذ فرهنگی يك تفکر در يك کشور و تحت شرایط خاصی جدا می سازند.

بدین ترتیب، اشکال جدید و نوظهور ایدئولوژی های بینابینی (و همین طور گروه ها و سازمان های مربوط به آن) چیزی نیستند جز انعکاس فکری و کوشش های عملی این اقشار در این دوران انتقالی! بی جهت نیست که از سال ۱۳۴۲ به بعد، با تعداد کثیر و تقریباً بی حسابی از این تفکرات و گروه ها و محفل هایی که بدنبال و همراه آنها بوجود آمده اند، روبرو می شویم (چه در اشکال علنی، نیمه مخفی و چه در اشکال مخفی) که بطور عمده و از آنجایی که سنتا روبنای فرهنگی بخش وسیعی از طبقه متوسط ایران را مذهب تشکیل می دهد، در همان قالب های مذهبی عرضه شده اند (هر چند که برخی گرایشات شبه مارکسیستی در میان برخی از گروه های روشنفکری از همین قانون پیروی می کند، اما وجه غالب آن در اشکال گرایشات و استنباطات گوناگون مذهبی متجلی می شود).

طبیعی است در چنین دورانی، بخش هایی از خرده بورژوازی که به سمت پرولتاریا میل می کنند (چه بخش روشنفکری آن که طبیعتاً حرکت آن فکری و روبنایی است و چه بخش سنتی آن که حرکت آن اقتصادی است)، نوع خاصی از ایدئولوژی بینابینی را که در عین حال هنوز هم ماهیت خرده بورژوایی دارد، افاده می کنند که دارای عناصر مشخص و حتی در شرایطی عناصر رو به رشدی از ایدئولوژی پرولتری می باشند. البته رشد این عناصر، از يك طرف به درجه فشار طبقاتی وارد بر این بخش ها، به شدت جریان سلب مالکیت کننده آنها و رانده شدنشان به سمت طبقه کارگر موکول می شود، و از طرف دیگر به ضرورت سمت گیری آگاهانه و عملی به سمت منافع و مبارزه طبقه کارگر و پی بردن به این ضرورت در جریان پراتیک انقلابی از جانب سازمان ها و گروه های مزبور، مشروط می شود.

این چهارچوب، سیر روند سیاسی- ایدئولوژیک بسیاری از سازمان ها و گروه های موجود در جنبش را بخوبی توجیه می کند. در میان این ها، حرکت ایدئولوژیک سازمان ما به نحو بارزتری از چنین چهارچوبی تبعیت می کند. حرکت ایدئولوژیک ما، مخصوصاً از يك نقطه عزیمت کاملاً مذهبی مبتنی بر استنباطات ایده آلیستی از مبارزه، از جامعه و ... آغاز شد. اما در طی ده سال حرکت تکاملی، درست به نقطه متضاد خود، به ماتریالیسم دست یافت. این بدان جهت بود که ما همراه با حرکت تکاملی جامعه، همراه با پیچیدگی و تشدید حاکمیت استثمارگرانه بورژوازی حاکم، همراه با ضرورت هایی که هر روز بیشتر از پیش نزدیکی به منافع و ایدئولوژی طبقات زحمتکش و رنج دیده خلق را الزام آورتر می نمود، حرکت کرده بودیم. این حرکت، البته همراه با فراز و نشیب بود. اما در مجموع جهتی رو به بالا و رو به جلو داشت. این حرکت، البته يك جریان خود بخودی و یا صرفاً انعکاس جبری يك جریان خودبخودی اجتماعی (سمت گیری پرولتاریایی بعضی از اقشار خرده بورژوازی) در سازمان ما نبود. ما مجبور بودیم هر لحظه و در هر مرحله، سمت خودمان را آگاهانه انتخاب کنیم. دوره های فراز در سازمان ما با سال های ۴۷- ۱۳۴۴ و بعد با اندک نشیب اواخر ۱۳۴۷ تا اواخر ۱۳۴۸ و آنگاه با حرکت جدید از اواخر ۱۳۵۰ تا نیمه های ۱۳۵۱ و بالاخره با دوران تعیین کننده " مبارزه ایدئولوژیک " سال های ۵۴- ۱۳۵۲ مشخص می شوند، در حالی که ما دوره های نشیب - دوره های ما بین اوانل ۱۳۴۹ تا شهریور ۱۳۵۰، دوره ما بین نیمه ۱۳۵۱ تا بهار ۱۳۵۲- را نیز گذرانده ایم.

بدین ترتیب و بدین قرار، حرکت تکاملی اندیشه و تفکر ما که همراه با رشد و توسعه هسته ماتریالیستی آن بود، یا می بایست در نقطه ای پوخته ایده آلیستی خود را بشکند، و یا عقب گردی ارتجاعی و نابود کننده را پذیرا شود. تشخیص صحیح رهبری سازمان در انتخاب مرحله " مبارزه ایدئولوژیک " (تابستان ۱۳۵۲) درست همان پاسخ لازمی بود که به ضرورت تکاملی این اندیشه داده می شد. اکنون دیگر تغییرات کمی گذشته جای خودشان را به يك تغییر کیفی می دادند. طی دو سال مبارزه سهمگین ایدئولوژیک، مبارزه ای آشتی ناپذیر با جلوه های سیاسی- تشکیلاتی ایده آلیسم و سپس ابعاد فلسفی آن، طی همان مرحله دردناک اما لازمی بود که هر تولد جدیدی به همراه دارد. و ما اینک در چنین نقطه نوینی از درک حقیقت، حقیقت ماتریالیستی جهان، تولدی دوباره یافته ایم.

ضمیمه شماره چهار

اخلاق ایده آلیستی و اخلاق کمونیستی

یکی از انتقادات شناخته شده و قدیمی ایدئولوگ های سر سپرده بورژوازی جهانی و مرتجعین مذهبی به مارکسیسم-لنینیسم، به فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک، غیر اخلاقی بودن آن است. آنها با استنباط مبتذلانه ای که از "ماتریالیسم"، به همان معنا و مقصود پست و محدود "مادیات بورژوایی" ارائه می دهند، تصور می کنند که اعتقاد به منشاء مادی جهان داشتن، معادل نفی همه معنویات و بی ارزش دانستن همه معیارها و مبانی اخلاقی است. البته در جریان رشد تفکر علمی و گسترش انقلابات سوسیالیستی در جهان و مقاومت هایی که نیروهای ارتجاعی در مقابل چنین حرکت های انقلابی و رو به رشدی نشان داده اند، بخوبی ماهیت و منشاء این تبلیغات و نیروهای ارتجاعی ای که در پشت سر آن قرار دارند، مشخص شده است.

تا قبل از رشد نیروهای نوین تولیدی و همچنین علم، و همین طور تا قبل از آغاز مرحله جدید مبارزه اوج گیرنده پرولتاریا علیه سرمایه داری در نیمه آخر قرن نوزدهم - که به کشف و تدوین تئوری حاکم بر این مبارزات (مارکسیسم) و به ارائه راه رهایی طبقه کارگر و نابودی کامل و جهانی استثمار منجر شد - " اخلاق " به مفهوم اصیل آن، بطوری که با تعاریف معین علمی مشخص شده باشد، نمی توانست وجود داشته باشد. آن چه بود، مجموعه ای از آداب و رسوم و احکام مذهبی بود که در طی هزاران سال، همچنان بر پایه دگم ها و خرافات فلج کننده و کمر شکن حاکمیت خود را بر زندگی توده ها، و عمدتاً به ضرر آنها و به نفع دستگاه های طبقات حاکم، اعمال می کرد. چرا که پیدایش " اخلاق نوین علمی " مستلزم درک دو مسئله به هم پیوسته بود:

مسئله اول کشف و بیان آن ارتباط حقیقتاً علمی و عینی ای بود که بین فرهنگ، تفکر و طبیعتاً بین اخلاقیات به مثابه جزء وابسته ای به این فرهنگ و کیفیت حرکت اجتماعی- اقتصادی جوامع بشری (در تمام ابعادش) قرار داشت، که تا آن موقع شرایط درک آن فراهم نگردیده بود.

مسئله دوم کشف و آشکار کردن آن وظیفه تاریخی و حقیقتاً انقلابی ای بود که باید پرولتاریا - به عنوان یک طبقه رو به رشد و ماهیتاً ضد استثمار - برای آزاد کردن خویش و بالاتر از آن آزاد کردن جامعه بشری از قید استثمار و تمام مظاهر سیاسی- فرهنگی- اخلاقی اسارت آور آن، بعهده می گرفت. این امر با ظهور مارکسیسم و پیدایش فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک، صورت وقوع پیدا نمود.

بدین ترتیب، اگر تا آن زمان، " اخلاقیات " تنها و بطور عمده می توانستند بر مبانی متافیزیک مذهبی، بر مبنای مفاهیم فلج کننده ذهنی، نیروهای غیبی و ماوراء الطبیعه وجود داشته باشند (به دلیل جهل و عقب ماندگی مفرط بشر و سطح نازل نیروهای تولید)، دیگر اکنون، در آغاز عصر کبیر آگاهی و رشد و توسعه بی حد نیروها و اندیشه های علمی و انقلابی، اخلاق نوین علمی - اخلاق کمونیستی - پا به عرصه وجود گذارد.

مبانی این اخلاق بر نفی طبقاتی و علمی استثمار قرار داشت و از همین جا با منافع و ایدئولوژی ها و اخلاقیات طبقات استثمارگر و عناصر وابسته به آنها در تضاد قرار گرفت. بدین ترتیب، خیل حملات سبعانه بورژوازی، مرتجعین و دیگر ریزه خواران خوان یغمای استثمار توده های تحت ستم به فلسفه و اندیشه کمونیستی آغاز شد.

این حملات درست به نقطه ای از این اندیشه صورت می گرفت که درک حقایق آن احتیاج به طی مقدمات پیچیده طولانی ای از مبارز باخاطر ریشه کن کردن جهل و خرافات در میان توده مردم و رهایی آنان از قید حاکمیت طبقات استثمارگر داشت. در واقع، از آنجایی که حمله به هر گونه نظرات اصولی و زیربنایی فلسفه کمونیستی، یعنی حمله به دعوت توده ها به نابود کردن نظام استثماری بورژوایی، از طرف بورژوازی جهانی و مرتجعین سر سپرده آن غیر ممکن بود، آنها با جریحه دار کردن احساسات و عواطف توده ها، با سوء استفاده از جهل و خرافات رایج در میان مردم - که دقیقاً معلول همان ستمگری ها و استثمار قرون متمادی خود آنها و اسلاف

آنها بود - حتی با تقویت این خرافات و اوهام به انتقاد از فلسفه کمونیستی از نقطه [نظر] "اخلاقیات"، "نفی خدا و مذهب" پرداختند. آنها سال ها مذبحخانه تلاش کردند که ذهن توده ها را نسبت به حقیقت جهان شمول " اندیشه کمونیستی" منحرف و مشوب سازند، اما امروز، در حالی که تنها چند سال بیشتر از يك قرن از طلوع چنین اندیشه ای (کمونیسم علمی) می گذرد، با پیروزی های هر روز وسیع تری که توده های میلیونی تحت رهبری همین اندیشه، بر نیروهای ارتجاعی و اربابان تجاوز کار آنها، سرمایه داری خون خوار جهانی و ... بدست می آورند، چیزی جز مَهر خفت و فضاخت و دروغ گویی و بی شرفی بر چهره آنها باقی نمانده است.

البته چنین مخالفتی، هر چند که همراه با پایگاه های اجتماعی آن رو به اضمحلال و نابودی می رود اما در اشکال پیچیده دیگری هنوز وجود دارد. در میهن ما نیز نیروهایی که هر روز بیشتر از پیش به بورژوازی دست نشانده ایران و شاه خونخوار و گروه مزدور حاکم نزدیک تر شده و به خدمت او در می آیند، حمله پلیسی و ددمنشانه رژیم به کمونیست ها را با حمله به اصطلاح از مواضع "اخلاقی" خود تکمیل می کنند^۱. به نظر این قبیل مدعیان اخلاق، تنها کسانی می توانند به معنویات اعتقاد داشته و به اخلاقیات پای بند باشند که معتقد به يك نیروی غیبی و يك قدرت مافوق مادی بوده و خشم و لطف او را دائما در مقابل خویش احساس کنند. و الا يك ماتریالیست چگونه ممکن است از "اعمال خلاف اخلاق"، از زشتی ها و بدی ها و ... احتراز کند در حالی که قائل به هیچ قدرت مافوق خود نیست؟ در حالی که به زندگی مجدد پس از مرگ، به عذاب و پاداش، به آتش جهنم و نعیم بهشت اعتقاد ندارد و ...؟ در واقع این قبیل مدافعین اخلاق که در کوچکترین عمل " نیک" و "بد" زندگی خویش (به همان معنایی که مورد نظر خود آنهاست)، مجبورند هزار بار نیروهای غیبی و جن و ملائکه را پیش خود مجسم کنند و آثار و نتایج آن را از نظر سود دهی یا ضرر رسانی بارها و بارها در ترازوی قیمت گذاری و معامله و محاسبه روز جزا بسنجند، مسلما نمی توانند درک کنند که يك کمونیست احتیاجی به چنین قید و بندهای متافیزیکی و فشارهای موهوم خارجی و ایده آلیستی برای انجام فلان امر درست و احتراز از فلان کار نادرست ندارد. آنها نمی توانند درک کنند که يك ماتریالیست واقعی، يك کمونیست، هرگز احتیاج به احساس ذلت و بندگی کردن و زیر سلطه نیروهای غیبی بودن ندارد تا خود را ملزم ببیند که از ترس و بخاطر این بندگی " اعمالی" را انجام دهد و یا از انجام اعمال دیگری خود داری نماید.

عمل يك کمونیست، همواره منطبق بر درک حقایقی صورت می گیرد که شناخت ضرورت های تکاملی و انقلابی جهان و ملزومات و نیازهای مربوط به آن در مقابلش قرار می دهند. شناخت این حقایق و عمل خالصانه و بی گیرانه برای تحقق یافتن آنها، خود به عنوان يك وظیفه اساسی در متن استنباط ماتریالیستی و کمونیستی از جهان قرار دارد. بدین قرار، يك کمونیست در مجاهدت بی پایانش برای درک حقیقت جهان، در کوشش خستگی ناپذیرش برای درک ضروری ترین حرکات انقلابی رو به تکامل جامعه بشری، معیار و محک عمل درست و نادرست را باز می یابد. او کاملا اطمینان دارد که وقتی حقیقتی در جهان موجود است و وقتی او به عنوان يك کمونیست واقعی مشتاقانه در جهت نیل به چنین حقیقتی در تلاش است، پس عمل به آن حقیقت و پاسخ به ضروریات ناشی از آن "درست" و سر پیچی از آن " نادرست" است. این چنین استنباطی از جریان تاریخ، طبیعت و کلا جهان، تکلیف "اخلاقیات"، "وظایف"، "نیکی" و "بدی" و همه مقولات اخلاقی را معلوم خواهد ساخت.

^۱ - گواه صحت این بیان وقتی بیشتر روشن می شود که حتی در محافل و تجمعات خصوصی تر، کسانی که در وجود و بقای رژیم منافع بیشتر و طبعاً در وجود ما منافع کمتری را احساس می کنند، با خشم و نفرت بیشتری بر تفکر کمونیستی می تازند و آن را محکوم می کنند. بارها دیده شده است که این گونه افراد با زرنگی رذیلانه ای کوشیده اند نمونه های نامطلوب و طبعاً غیر مارکسیستی را به صرف این که اسم مارکسیست بر خود نهاده بودند، در این زمینه عام جلوه داده و آن را به کمونیسم تعمیم دهند (مثلاً تعمیم انحرافات و گرایشات نادرست و ناسالم موجود در رهبری حزب توده سابق را یعنی همان کاری که رژیم نیز آگاهانه در صدد انجام آن است) اما در مقابل، عناصر غیر وابسته ای (که عمدتاً وابستگی هایشان بیش از آن که اقتصادی باشد، ناشی از يك سری روابط پیچیده اجتماعی- فرهنگی است) حتی در کسوت روحانیت (که ظاهراً بایستی با کمونیسم مخالفت آشکارتری داشته باشند) در مقام دفاع از پیشرو بودن کمونیست ها در سطح جهانی (مقایسه کنید بین محدود نگرانی ناشی از منافع آن یکی و وسعت نظر نسبی این دیگری) و کارایی اندیشه و عمل آنها در آزاد نمودن خلق های زیر ستم جهان بر آمده اند. و مثلاً ابراز می دارند که در فلان کشوری که حزب کمونیست حاکم شده است کارهایی صورت گرفته است که ما هرگز خواب تحقق یافتنش را هم نمی توانستیم ببینیم ... در ویتمام کمونیست ها فحشا را در مدت يك هفته از بین بردند، قتل و ... خاتمه یافت و در چین ... آری آقایان، می بینید که همین وقایع به ظاهر بی اهمیت که همه روزه در اطراف حتی زندگی محدود شما به وقوع می پیوندد چه آموزش های گران بهایی می تواند در بر داشته باشد! کافی است کمی از خود و منافع محدود خود بیرون بیایید! آیا می توان به این گونه افراد هم برجسب های رنگارنگ چسباند؟!!

يك كمونيست بايد بطور جبری (جبر علمی نه جبر کور) و هر لحظه در جهت درك ضروریات تکاملی و انقلابی جهان و لاجرم بطور مداوم در هر لحظه در جهت خیر و کمال و درستی و حق و حقیقت که مسلما هر کدام در چنین رابطه ای معنا می دهد، حرکت کند تا بتواند بر مواضع کمونیستی، بر مواضع درك حقیقتا ماتریالیستی از جهان باقی بماند. این چنین عمل و جهتی در ذات این تفکر، در ذات استنباط ماتریالیستی از جهان قرار دارد. در حالی که يك ایده آلیست هر چقدر که مومن و متقی باشد، هر چقدر که نیکوکار و یا متصف به صفات حمیده باشد، به همین دلیل ساده که ایمان، تقوی، عمل نیک و یا صفت حمیده او بر درك آزاد و علمی از روندهای رو به تکاملی جهان و ضروریات وابسته به آن قرار ندارد، به همین دلیل ساده که مبارزات، کوشش ها و مجاهدت های آزاد، مختار و آگاهانه او بخاطر نیل به حقیقت، موجد آنها نیستند و بالاخره به همین دلیل ساده که این صفات حمیده، این ایمان و تقوی و ... اساسا تحت تاثیر اراده و سلطه يك نیروی غیبی خارجی ضرورت پیدا می کنند و بر تصورات ذهنی شدید ترس آلود از قدرت و مواخذه همین نیروهای غیبی مبتنی هستند، تصورات فلج کننده ای که چشم اندازهای دهشتناک عواقب نافرمانی و سرکشی (مخصوصا عواقب آن دنیایی آنها) بیار می آورند، آری به همه این دلایل، مسلما نمی توانند جز يك امر تلقینی، عرضی و بی پایه در وجود خلاق و آزاد اندیش انسان که با گرایشات رشد یابنده شناخت علمی و لزوم کار بست روز افزون خلاقیت ها و استعداد های او در تضاد است، چیز دیگری بشمار آید.

نتیجه آن که اخلاقیات ایده آلیستی، به همان دلیل که ریشه در جهل فرد ایده آلیست دارد (اعتقاد به چیزی که نهایتا نمی داند و نمی فهمد چیست و حتی نباید درباره اش بیاندیشد و در واقع هیچ گاه نباید آن را بفهمد) و نه در آگاهی و بینش علمی او از جهان، به همان دلیلی که تحت يك فشار قهر آمیز (یا لطف آمیز) خارجی و سلطه يك قدرت تعیین کننده (که مقدرات همه عالم را او تعیین می کند) قرار دارد و نه در ضمیر آزاد و آگاه او به همان دلیل که وعده ها و وعیدهای خالی و بیم و امیدهای پوشالی آن دنیایی ضامن اجرا و بقای چنین اخلاقیاتی هستند، نه مسئولیت های ناشی از درك عمیق حقایق موجود و در حال تکوین جهان، آری باز هم به همه این دلایل، چنین ایمان و اخلاقی، مخصوصا در جهان امروز که بسرعت در حال دگرگونی به نفع نیروهای مترقی و پیروزی اندیشه های نوین انقلابی است، سریع تر از هر موقع دیگر رو به نابودی و مرگ می رود.

بدین ترتیب، روشن می شود که چرا برای يك ایده آلیست حتی خیلی "مومن و متقی" عمل به اخلاقیات، عمل به نیکی ها و درستی ها، هرگاه این مبداء و نیروی غیبی خارجی از ذهن او حذف بشود، هرگاه وعده نعیم بهشت و وعید آتش دوزخ از میان برداشته شود، کار احمقانه و بی معنایی جلوه می کند. حتی او واقعا در وجود خود چنین تمایلی را می بیند که اگر این موانع، این تابوها و سدهای آهنین ذهنی برداشته شود، حتی به نزدیک ترین کسان خود هم رحم نخواهد کرد. حتی از هر حیوان وحشی ای وحشی تر خواهد شد. و عقده های تاریخی و غده های متراکمی را که در تحت فشار دهشتناک چنین اعتقادات بوجود آمده اند يك باره با شنیع ترین و بی پروا ترین حرکات بیرون خواهد ریخت.

با این مقدمات، بخوبی روشن می شود که درست بر حسب چنین "قیاس به خودی" است که " این مومن حتی مقدس" را از درك این [نکته] عاجز می سازد که ممکن است کسانی باشند و خود را در قید تسلط چنین نیروهای ذهنی نبینند و از خوف آن به خود نلرزند، اما از آنجا که متکی بر اخلاق کمونیستی هستند، هیچ گاه چنین اندیشه های تبه کارانه ای حتی به ذهن آنها هم خطور نکند!؟

از مجموع بحث دو نتیجه جالب توجه بدست می آید:

اول این که برای رسیدن به حقیقت ماتریالیستی جهان و برای پیروزی و گسترش این حقیقت، هنوز راه دراز و بسیار دشواری در پیش است. همین که هنوز بسیاری از افراد بلافاصله از "ماتریالیسم" يك استنباط مبتذلانه مبنی بر "مادیات بورژوازی" را تداعی می کنند و همین که با شنیدن واژه " کمونیسم" بلافاصله يك لامذهبی بی اصل و نسب و بی اعتقادی به هر اصل و مبنایی را در نظر می آورند (هر چند که این تصورات به مقدار زیادی تحت تاثیر تبلیغات زهر آگین امپریالیست ها، سرمایه داری جهانی و رژیم های ارتجاعی صورت می گیرد)، نشان دهنده آن است که هنوز نیروی جهل، خرافات و ارتجاع، نیروی بسیار عظیم و بازدارنده ای را در جهان امروز

تشکیل می دهد که این خود وظایف بسیار شورانگیز نیروهای انقلابی و مخصوصا کمونیست ها را در راه رهایی "انسان"، ابعاد بسیار وسیع تری می بخشد.

ثانیا این که اعتقادات متافیزیکی، چگونه نیروهای "انسان" را که برای آزاد اندیشی، خلاقیت و درک حقایق استعدادی بس شگرف دارد، به بند می کشد! این اعتقادات نه تنها بهترین نیروهای خلاق و سازنده او را به باد فنا می دهد، بلکه به مرور از او موجودی بیمار، بی اعتماد به خویشتن و هراسان می سازد (هراسان از نیروهای سهمناکی که هرگز قابل شناخت نیستند و اصولا نباید در موردشان اندیشه کند) او بیمار می شود به این دلیل که متافیزیسم مغز و روح او را به جمود و خمودگی می کشاند، فعالیت های آزاد مغزی و جولان بی نهایت روح او را با شدید ترین حملات مرتجعانه خود، با القاء قشری ترین اعتقادات بی پایه و تزریق داروهای مخدر و بی حس کننده ماوراء الطبیعی، دچار بدترین اختلالات محدود کننده و انحرافی خود می نماید. بخشی از این فعالیت ها متوقف می ماند و جای آن دگم های ساکن، سنگین تر و سخت تر از سنگ قرار می گیرند. بدین ترتیب، شاهباز اندیشه و تفکر انسان که قدرت پروازی به وسعت این جهان را داراست، در دخمه تتگ و تاریک خرافات و اعتقادات متافیزیکی به دام می افتد و روح ناآرام، سرکش و حقیقت جوی او در مرداب رضایت و قناعت به هرزگاه تباهی و فساد کشیده می شود. "متافیزیسم" انسان را نسبت به خود بی اعتماد می سازد چرا که او را در غشایی از عملکرد نیروهای غیبی قاهری می پیچد که سرنوشت ساز همه چیز و همه کس هستند و سر رشته سرنوشت انسان نیز در کف باکفایت آنهاست و او چون بنده ای ذلیل هر چند که در دایره صحنه کوچک زندگی دوران کند، باز هم رشته های اصلی حرکتش چون رشته های حرکت عروسکان خیمه شب بازی در دست کارگردانان پشت صحنه است. "متافیزیسم" با معلق نگه داشتن انسان در چاه ویل گناه و عصیان، با دمیدن روح گنه کاری و ترس از مواخذه و عذاب، هراسی دائمی و وحشتی فلج کننده بر قلب او می افکند. همین طور با جامد کردن بعضی اصول (که ممکن است در شرایط گوناگون غلط یا درست بوده باشند) و وادار کردن توده ها به قبول تعبدی آن، زمینه را برای پذیرش بسیاری از خواست های نیروهای استثمارگر از طرف آنان فراهم می آورد.

محاسبه این که تا کنون در طول تاریخ، این هراس و وحشت، این جامد کردن اصول و طبعا ایجاد سدی در برابر درک فعال و خلاق انسان از مسائل هستی، چقدر به نفع طبقات حاکمه عمل کرده و چه چماق سنگینی در دست این طبقات علیه میلیاردها مردم رنج دیده ای که علاوه بر رنج این دنیا باید همیشه ترس از عذاب آن دنیا را هم بر دوش های ضعیف خویش حمل کنند، قرار داده و خلاصه محاسبه این که این وحشت و هراس از نیروهای ماوراء الطبیعی و حتی امید به رحم و شفقت این نیروها، چه نقش ارتجاعی ای تا کنون در مقابل آزادی و رهایی بشر ایفا کرده است، می تواند معیاری باشد برای شناخت ماهیت ضد مردمی و ضد انقلابی این قبیل اعتقادات در جهان امروز ما.

ضمیمه چاپ اینترنتی (مکمل ضمیمه شماره ۱ کتاب بیانیه):
متن اعلامیه کمیته همآهنگی انقلابی (متشکل از جنبش آزادیبخش ملی اوروگوئه،
جنبش انقلابیون چپ شیلی، ارتش آزادیبخش ملی بولیوی و ارتش انقلابی خلق آرژانتین)

جنبش آزادیبخش ملی (توپاماروها) در اوروگوئه، جنبش انقلابیون چپ در شیلی، ارتش آزادیبخش ملی در بولیوی و ارتش انقلابی خلق آرژانتین که اعلامیه زیر را امضا کرده اند تشکیل اتحاد نیروهای انقلابی را در «کمیته همآهنگی انقلابی» اعلام می دارند. این گام مترقیانه ناشی از ضرورت اتحاد خلق های ما در زمینه سازمانی، و وحدت نیروهای انقلابی در برابر دشمن امپریالیست و به منظور اوج دادن به مبارزه قاطع ایدئولوژیک علیه ناسیونالیسم بورژوازی و علیه اصلاح طلبی است. این اقدام در واقع پیاده کردن یکی از افکار عمده رهبر بزرگ چه گوارا است که قهرمان و سمبل و برانگیزنده انقلاب سوسیالیستی در آمریکای لاتین بود. تشکیل «کمیته همآهنگی انقلابی» همچنین توجه به سنت برادرانه بین خلق های ما را نشان می دهد که طی قرن گذشته ثابت کردند که چگونه می توانند نیروهای خود را وحدت بخشیده و مانند یک تن واحد علیه استعمار اسپانیا مبارزه کنند.

در شرایط کنونی، و با توجه به تحولات انقلابی آمریکای لاتین دو نقطه نظر عمده را که برای سرکوبی مبارزه انقلابی خلق های ما با هم توافق دارند به خوبی مورد توجه قرار دهیم.

اول ناسیونالیسم بورژوازی است، و دومی که در واقع، روی دیگر سکه است عبارت است از رفرمیسم. این هر دو می کوشند از مبارزات انقلابی خلق های ما سوء استفاده کنند، بر رهبری جنبش مسلط شوند و افکار واهی و اصلاح طلبانه را پیاده نمایند. نتیجه این امر چیزی جز توقف و عقبگرد جنبش انقلابی نیست. بنابر این، بر ما نیروهای انقلابی واجب است که با شدت و سرسختی ایدئولوژیک و سیاسی خود به مبارزه با این دو طرز فکر بپردازیم. باید خود را بر آنها تحمیل نموده و زمام رهبری را در حد اکثر زمینه ها به دست بگیریم. بدین ترتیب توده های ما از یک رهبری انقلابی برخوردار خواهند بود که می تواند آنان را در مبارزه پیگیر و هشیارانه به سوی پیروزی نهائی رهنمون شود. جهتگیری اصلاح طلبانه حتی در میان طبقه کارگر نیز به وجود می آید و روی خرده بورژوازی و دهقانان مرفه اثر می گذارد و آنان را از درگیری با دشمن می ترساند. مشخصه این جهتگیری اصلاح طلبانه که مبارزه مسلحانه انقلابی عادلانه را به عنوان راه اصلی مبارزه برای کسب قدرت سیاسی قبول ندارد و بدین ترتیب، تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی را زیر پا می گذارد. اصلاح طلبی افکار مسالمت جویانه لیبرالیستی جدید را بین توده های خلق می پراکند و بدین ترتیب با بورژوازی ملی نیز که برای ائتلاف با ارتش ضد انقلابی می کوشد و بر اهمیت مبارزه قانونی و پارلمانی تأکید می کند، همصدا می شود.

فکری که دائماً رفرمیسم مطرح می کند عبارت است از خودداری از خشونت و نزدیک شدن به بورژوازی و نظامی های ملی برای آنکه از راههای مسالمت آمیز و با جلوگیری از ریخته شدن خون مردم بتوان به سوسیالیسم رسید. این راه متأسفانه به بدترین شکل پیموده شد و دیگر (با توجه به حوادثی که در شیلی اتفاق افتاد) معنائی برای آن باقی نمانده است. درست در حالی که شیوه اصلاح طلبی می کوشید سیاست سازگاری و مسالمت جویانه را پیاده کند، طبقات دشمن خلق و نظامیان آنها به شکل بی سابقه ای به کشتار خلق مشغول بودند. تجربه شیلی با بیست هزار شهید کارگر از زن و مرد، خود بهترین دلیل برای قضاوت درباره رفرمیسم است و به تفسیر نیازی ندارد.

مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی پیگیر علیه بورژوازی و رفرمیسم و جهتگیری های کم اهمیت تر که به وسیله محور انقلابی مسلح دنبال می شود روز به روز بین توده های کارگر ریشه می گستراند و قدرت سیاسی و نظامی خود را بهبود می بخشد. تنها این مبارزه است که هرچه بیشتر جهتگیری به سوی استقلال ملی و سوسیالیسم را می آفریند.

استراتژی قاره ای

چون این محور انقلابی در پهنه آمریکای لاتین گسترده می شود، سازمان های انقلابی امضا کننده این بیانیه به تشکیل «کمیته هماهنگی انقلابی» اقدام کرده، همه پیشاهنگان انقلابی طبقه کارگر خلق آمریکای لاتین را به گرد آمدن به دور این کمیته و وحدت بخشیدن به کوشش ها در راه مبارزه مشترک فرا می خواند. این بدان معنی است که درهای این کمیته بر روی کلیه سازمان های انقلابی کشورهای مختلف آمریکای لاتین باز می باشد.

ما همگی این درک مشترک را داریم که هیچ استراتژی دائمی در آمریکای لاتین به غیر از استراتژی جنگ انقلابی وجود ندارد. این جنگ انقلابی جز ادامه پیچیده تر مبارزه طبقاتی مسلحانه و غیر مسلحانه، خشونت آمیز و غیر خشونت آمیز نیست. در چنین مبارزه طبقاتی است که کلیه شیوه های مبارزه همراه با هم رشد می یابند تا سرانجام بر محور مبارزه مسلحانه کاملاً به هم بپیوندند. به منظور تکامل و ادامه جنگ انقلابی خلق، باید تمامی خلق را تحت رهبری انقلابی پرولتاریا بسیج کرد. رهبری پرولتاریایی جنگ خلق باید به وسیله حزب مارکسیست لنینیست که قدرت تمرکز و اداره کلیه اشکال مبارزه توده ای را دارا است و می تواند رهبری استراتژیک را برحق به دست داشته باشد اعمال گردد. تحت رهبری این حزب پرولتاریایی باید ارتش توانایی که هسته پولادین نیروهای انقلابی است سازماندهی شود.

ایجاد جبهه وسیع کارگری و توده ای که کلیه گروه های خلق از عناصر پیشرو و انقلابی گرفته تا احزاب توده ای و سندیکاها و سازمان های مشابه دیگر و خلاصه وسیع ترین بخش های خلق را دربر می گیرد الزامی است. در چنین جبهه ای است که مبارزه می تواند تکامل یابد و از لحاظ استراتژیک و به طور پیوسته با عملیات نظامی و ارتش خلق و عمل سیاسی حزب پرولتاریایی هماهنگ باشد.

پاسخ ما باید کاملاً روشن باشد، پاسخی که نمی تواند جز مبارزه مسلحانه به عنوان عامل عمده جذب و بسیج توده ها چیز دیگری باشد. همین مبارزه مسلحانه است که سرانجام فعالیت های دشمن را به شکست خواهد کشاند. این است تنها راه صحیح نیل به پیروزی نهایی.

این به هیچ وجه به معنی ترک دیگر شیوه های سازمانی مبارزه نیست. و بدین معنی نیست که اشکال مخفی یا علنی قانونی و مسالمت آمیز یا قهر آمیز، اقتصادی یا سیاسی را کنار بگذاریم، بلکه باید در کلیه زمینه های این مبارزه فعالیت کرد، آنها را دربر گرفت تا سرانجام در مجرای مبارزه مسلحانه و منطبق با شرایط عینی هر منطقه و هر کشور، انقلاب به جریان افتد.

اینکه ما در برابر دشمن مشترک یعنی امپریالیسم آمریکا قرار داریم به مبارزه ما رنگ قاره ای می بخشد. یک استراتژی جهانی به منظور متوقف کردن انقلاب سوسیالیستی در آمریکای لاتین به وجود آمده است. روی کار آوردن رژیم های دیکتاتوری در کشورهایی که توده های خلق علیه رژیم های خائن مبارزه می کنند تصادفی نیست. در برابر این استراتژی جهانی امپریالیسم، استراتژی قاره ای انقلابیون قرار دارد.

ما لحظات حساسی از تاریخ خود را می گذرانیم و بنا بر این اعتقاد، ما چهر سازمان امضا کننده این اعلامیه، کارگران استثمار شده آمریکای لاتین و دهقانان فقیر و توده های تهیدست شهری و دانشجویان و روشنفکران انقلابی و مسیحیان انقلابی و کلیه طبقات استثمار شده را به پیوستن به صفوف عادلانه خلق و دست زدن به مبارزه مسلحانه بی امان و شروع جنگ و مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی به خاطر برقراری سوسیالیسم فرا می خوانیم. سوسیالیسمی که پرچم آن را در قاره ما، رهبر بزرگ چه گوارا برافراشت.

از انتشارت سازمان مجاهدین خلق ایران

چاپ سوم آذر ماه ۱۳۵۵

MINIFESTO OF THE IDEOLOGICAL POSITIONS

A PUBLICATION OF

ORGANISATION OF MOJAHEDDEEN OF THE PEOPLE OF IRAN

NOVEMBER 1976

انتشارات اندیشه و پیکار

www.peykarandeesh.org
post@peykarandeesh.org

ANDEESHEH VA PEYKAR PUBLICATIONS
Postfach 600132
60331 Frankfurt
Germany